

فرقة نعمت اللهی

و

گنابادی

تألیف :

داود الهامی

دوزخ و زانی

کتابادی

داود الهامی

شفاسنامه

نام کتاب فرقه نعمت اللّهی و گنابادی
نویسنده داود الهامی
ناشر مؤسسه دفاع از حریم اسلام
مرکز پخش انتشارات مکتب اسلام
چاپخانه سپهر قم
تیراژ ۵۰۰۰
تاریخ انتشار بهار ۱۳۸۰ هـ ش
صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۳۶۴۵

فرقة نعت اللى

و

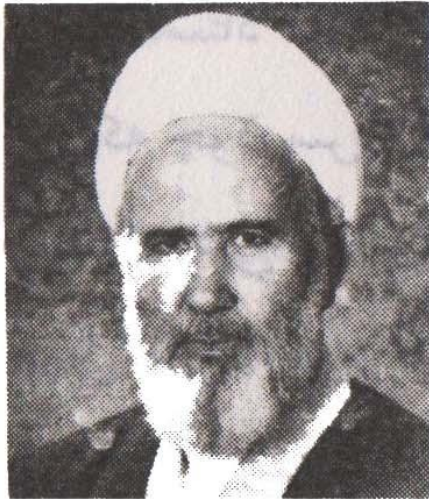
كتابادى

الحمد لله رب العالمين

به یاد مدافعی خستگی ناپذیر

از سنگر نشینان دفاع

از حریم اسلام



پژوهشگر معاصر، اندیشمند گرانقدر، نویسنده
پربار، حضرت حجة الإسلام و المسلمین استاد داود
الهامی، که عمر گرانمایه خود را در راه «دفاع از حریم
اسلام» سپری نمود، از مصادیق بارز حدیث معروف امام
به حق ناطق، حضرت جعفر صادق علیه السلام بود، که فرمود:

«عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الشَّجَرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ
و عَفَارِيتَهُ».

«علمای شیعیان ما، مرزبانانی هستند که در مرز ایمان با سپاهیان

شیطان و شیطان صفتان می جنگند و از تهاجم آنان به شیعیان و از سیطره آنان بر مستضعفان شیعه، جلوگیری می کنند».

استاد الهامی محقق فرزانه و تلاشگری گرانمایه بود، که چون سربازی جانباز در دفاع از حریم اسلام، با ژرف اندیشی و تیزبینی ویژه خود، تلاش کرد و بیش از چهل اثر ارزشمند از خود بر جای نهاد.

استاد الهامی ۶۳ سال پیش در آذرشهر دیده به جهان گشود، مقدمات را در زادگاه خود فراگرفت، برای تکمیل تحصیلات خود به حوزه تبریز، سپس حوزه علمیه قم مهاجرت نمود، رشته های رائج حوزه ها را فراگرفت، آنگاه به تألیف، تحقیق و تربیت حوزویان پرداخت.

دانشمند فقید ما، در طول چهل سال گذشته، در سنگرهای مختلف و اخیراً در مکتب اسلام، رشته تخصصی کلام و مؤسسه نوبنیاد «دفاع از حریم اسلام»، به دفاع جانانه از معیارهای اصیل و ارزشهای راستین تشیع

پرداخت. و آثار تحقیقی فراوانی در رشته ادیان و مذاهب، و مبارزه بی‌امان با فرقه‌های انحرافی، چون: وهابیان، صوفیان، مزدکیان، مانویان، صابئان، و دیگر افکار وارداتی و التقاطی منتشر نمود.

آخرین تلاش علمی و تحقیقی استاد، چند اثر ارزنده در معرفی چهار گروه منحرف از گروه‌های متصوفه بود، که از سوی مؤسسه «دفاع از حریم اسلام» منتشر خواهد شد.

مؤسسه دفاع از حریم اسلام تصمیم گرفته بود که آثار بعدی خود را بدون نام و نشان منتشر کند، ولی به دنبال ارتحال اسفبار آن استاد گرانمایه، مصمم شد که آثار ایشان را به نام خود ایشان انتشار دهد، تا خاطره و یاد او را در میان دوستان همسنگرش زنده نگه دارد.

تلاشگران مؤسسه دفاع از حریم اسلام، این ضایعه بزرگ را به پیشگاه مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه،

حوزه‌های علمیه، داد و ستد حريم ولايت و ديگر طبقات
متعهد و درد آشنا تسليت گفته، شادي روح پرفتوحش را از
خداوند منان مسألت مي نمايد.

حوزه علمیه قم

مؤسسه دفاع از حريم اسلام

فرقة نعمة اللهی

وضع تصوف در عهد صفویّه

در اوایل قرن دهم هجری وضع عمومی کشور ما طوری بود که مردم از اختلافات و کشمکش‌ها به ستوه آمده، حکومت واحدی را که بتواند به همه آن آشوبها و پریشانیها پایان دهد، به جان می‌طلبیدند.

صوفیان صفوی از این فرصت استفاده کرده، به موقع در صدد برآوردن خواسته‌های مردم شدند و از این رو پایه حکومتی را در ایران گذاشتند که توانست نزدیک دو قرن با کمال قدرت پایدار بماند.

شاهان صفوی (۹۰۷ - ۱۱۴۸) با رسمی کردن مذهب شیعه اثنا عشری در ایران به بزرگترین انرژی اجتماعی و فکری و روحی در متن توده و عمق وجدان جامعه ایرانی دست یافتند و دیگر برای تحکیم موقعیت خود نیازی به

صوفیان قزلباش نداشتند و به قول یکی از اندیشمندان معاصر:

«این رهبران با آشنائی دقیق و تکیه بر این عقیده درونی جامعه شیعی، توانستند نظام سیاسی خودشان را بر عمیق‌ترین اعماق روح و وجدان و اندیشه توده بنا کنند و برای همین هم هست که در تاریخ ایران پس از اسلام، حکومت صفویه تنها حکومتی است که ریشه‌های عمیق در میان توده دارد و برای همین است که شاه‌عباس کبیر که یک سلطان متأخر است، در افکار و اذهان توده شیعی در ردیف یک شخصیت اساطیری مانند اسکندر و خضر قرار می‌گیرد»^(۱).

«ادوارد براون» در تاریخ ادبیات می‌نویسد:

«حکومت صفوی با همه اشکالات و نارسائی‌هایی که داشت، با همه ضعفها و فتورها که مستوجب آن بود، یک وحدت مذهبی در داخل ایران پس از نه قرن تفرق و

۱. بنا به نقل کتاب موضع تشیع در برابر تصوف: ص ۸ - ۲۶۷.

پراکندگی گشت و این درخشش نه تنها جهت ایران آن روز، بلکه برای اروپا نیز واقعه بسیار مهمی محسوب می شد»^(۱).

صفویه در عین این که تشیّع را رکن عمده دولت خویش ساختند، تصوّف را رکن دیگر آن تلقی کردند و در نهضت انقلابی آنها بود که تصوّف و تشیّع به هم امتزاج یافت این تلفیق بین دو عنصر تشیّع و تصوّف به شاه اسماعیل امکان داد تا دولت صفوی را سدّ راه توسعه عثمانی سازد^(۲).

در واقع می توان از نظر سیاسی، صفویه را نخستین تشکیلات سیاسی دانست که کوشیده بین تشیّع و تصوف اتحاد برقرار کند، لیکن اتحاد تشیّع با تصوف که در آغاز کار به ایجاد و بسط حکومت صفوی کمک کرد، در عمل مدت زیادی نتوانست دوام بیاورد.

۱. تاریخ ادبیات، از آغاز عهد صفویه تا عصر حاضر، ترجمه رشید یاسمی: ص ۱، چاپ تهران ۱۳۱۶.

۲. دکتر زرّین کوب، دنباله جستجو در تصوّف ایران: ص ۲۳۰.

صوفیان در ابتدای نهضت خود، خویشان را صوفی و عارف نشان دادند.

شاه اسماعیل علاوه بر آنکه پادشاه وقت بود، پیر و مرشد و قطب صوفیان صفا به شمار می رفت و مریدان وی جان باختن در راه مرشد کامل را ادنی مراتب اخلاص می دانستند. به همین جهت در جنگها با او شرکت می نمودند و در راه قطب و مولای خون جان نثار می کردند. ولی پادشاهان صفوی پس از اینکه به قدرت رسیدند، دیدند که با درویشی و صوفیگری و آموزشهای خانقاهی نمی توانند کشور را اداره کنند بدین جهت کم کم از تصوف فاصله گرفتند و قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمای آن کردند، شاه اسماعیل صفوی پس از تسلط بر کشور و استقرار حکومت خویش طی منشوری، خاطر نشان ساخت که هدف او از تسخیر مملکت ترویج و اجرای مذهب شیعه اثنی عشریه

است (۱).

شاه عباس بزرگ خود را «**کلب آستان علی**» نامید و در سال ۱۰۰۵ از طوس تا مشهد پیاده به زیارت امام هشتم شتافت و در سال ۱۰۱۰ از اصفهان پیاده به مشهد رفت (۲).

باید گفت: نظام خاص خانقاهی که صوفیان صفوی داشتند آنگاه به درستی از هم گسیخت که خود سری امرای صوفی قزلباش به خطری علیه حکومت تبدیل گردید. در اوایل جلوس شاه طهماسب اول منازعات امرای صوفی قدرت «**مرشد کامل**» را تهدید کرد و در سال ۹۳۷ حتی یک تن از این امرا که داعیه نیابت سلطنت داشت بر ضد مرشد کامل قیام کرد و بعد به سلطان عثمانی پیوست و او را به لشکرکشی به ایران واداشت. در سال ۹۴۰ یک امیر دیگر از طایفه شاملو در صدد برآمد تا

۱. تاریخ کاشان: ص ۴۹۲.

۲. تاریخ سلسله‌های نعمة‌اللهیه در ایران: مقدمه، ص ۱۰.

صوفی اعظم را مسموم کند و برادرش سام میرزا را به سلطنت رساند. بعد از شاه طهماسب هم اختلاف امرای صوفیه منجر به اقدام آنها در قتل شیخزاده حیدر میرزا پسر ولیعهد طهماسب، گشت نظیر این وقایع که از مخالفت صوفیان صفا کیش ناشی می شد، به تدریج امرای صوفی را در نزد شاه مورد سوء ظن ساخت. و چون فقهاء و متشرعه شیعه که رکن دیگر دولت صفوی - تشیع اثنی عشری - بر وجود آنها مبتنی بود، نیز ادامه نفوذ صوفیه، و عقاید و اطوار اباحه آمیز آنها را قابل تحمل نمی دیدند، طبعاً از علاقه پادشاهان صفوی نسبت به غالب صوفیان جاه طلب، کاسته شد و حیثیت آنها از بین رفت^(۱).

از سوی دیگر آداب و مراسم عمل تصوف نیز نمی توانست در صلاح جامعه باشد و این که عده ای صوفی بتوانند در خانقاهی گرد آمده و با ذکر و تلقین و ورد صبح و شام خویشتن را مشغول سازند و از آتش خانقاه

۱. دنباله جستجو در تصوف ایران: ص ۲۳۲.

استفاده کنند تا حدی خارج از متن زندگی اجتماعی و حیات تاریخی به شمار می‌آمد و تأسیس خانقاه حکم مسجد ضرار پیدا کرده و عامل انشعاب می‌گردید^(۱).

در این هنگام بود که اوضاع به ضرر تصوّف تغییر یافت. عامل چنین رفتار سختی به احتمال از آنجا ناشی می‌شد که به اقتضای شرایط اجتماعی، مسلک تصوّف در آرمان خود تغییر جهت داده و فعالیت‌های صوفیانه برخیز از سلسله‌های صوفیه به نهضت‌های سیاسی و حکومت‌طلبی تبدیل شده بود و به برخی از شیوخ خانقاهی عنوان سلطان، و شاه داده می‌شد^(۲).

بدین جهت گاهی وجود آنان مزاحم منافع سیاسی به شمار آمده و موجب نابودی آنان می‌گردید^(۳).

۱. موضع تشیع در برابر تصوّف: ص ۳۴۴.

۲. شاه قاسم انوار، شاه قاسم فیض بخش، شاه نعمه‌الله ولی، سلطان حیدر تونی و...

۳. استوارنامه در بیان عقاید و اعمال صوفیان: ص ۴۹.

عوامل نابودی صوفیان در عهد صفویه

به طور کلی درباره وضع تصوّف در عهد صفویه می توان گفت که: در اثر عوامل مختلف مسلک طریقت از فعالیت های عادی خویش باز مانده بود و روز به روز ضعیفتر و ضعیفتر می شد.

کیوان قزوینی به وضع صوفیان آن زمان اشاره کرده و گفته است:

«در دوره صفویه برخی از صوفیان کشته شده و برخی از ایران و قلمرو حکومت صفوی گریختند»^(۱).

یکی دیگر از عوامل نابودی صوفیان درگیری گروه های مختلف با یکدیگر بود افراد و دسته های در تحت نام «حیدری» و «نعمتی» چند قرن متوالی^(۲) در نقاط مختلف ایران بر یکدیگر هجوم برده و به جنگ و نزاع

۱. تاریخ خانقاه در ایران: ص ۲۶۱.

۲. موضع اختلاف حیدری و نعمتی تا اواخر عصر قاجار در ایران جریان داشت (همان مدرک ص ۴۶).

می پرداختند و این دشمنیها علاوه بر آن که موجب ویرانی تکیه‌ها و کانونهای طریقت می‌گردید، مانع از آن بود که هر گروه بتواند آزادانه به تبلیغ و دعوت مردم بپردازد.

می‌توان گفت: قوی‌ترین عامل نابودی صوفیان در آن عصر، قدرت روزافزون علمای شیعه و هماهنگی و تمایل پادشاهان صفوی در جهت واحدی بود که با افکار و عقاید صوفیانه به نبرد برخاستند و این بی‌توجهی به مسلک طریقت از آنجا ناشی می‌شد که تصوّف در اثر برخورد با تشیع جاذبه‌های خود را از دست می‌داد.

مهم‌ترین مرجعی که قدرت معنوی را در عهد صوفیان به خود اختصاص داد، - فعالیت علمای مذهبی بود. این گروه که از آغاز عهد صفوی بر اثر حاجت شدید ایرانیان شیعه شده و شیعیان ایرانی به راهنمایی مذهبی قدرت و نفوذ زیادی پیدا کرده بودند با جریانهای فکری و ذوقی انحرافی ایرانیان و از آن جمله با تصوّف به مبارزه برخاستند.

البته مبارزه پیشوایان اسلام - که حافظان دینند - با صوفیان، امری تازه نبود جنگی دیرینه بود که از قرنهای پیشین باز مانده و بدین عهد رسیده بود.

«سید مرتضی ابن داعی رازی» عالم شیعی قرن ششم و هفتم هجری، صوفیان را به کفر و الحاد نسبت داده و مشایخی از قبیل: «حسین بن منصور حلاج» و «شبلی» و «بایزید بسطامی» را کافر و ملحد دانسته و مقالات آنان را از مقوله کفر و زندقه شمرد و «صد هزار لعنت» بر آنان و بر کسانی دیگر از همین فرقه فرستاده است زیرا به نظر صوفیان بی دین و مردود و زندیق و دشمن اهل بیت علیهم السلام و تارک فرایض و وضو و نماز و غسل هستند^(۱).

البته مخالفت عالمان شیعه با فرق صوفیه، علل زیادی دارد که از جمله علل این دشمنی، آن است که: عالمان شیعه «ولایت» و رهبری خلق را خاص امام

۱. تبصرة العوام: ص ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱ و ۱۳۲، چاپ تهران ۱۳۱۳.

زمان عجلایه و در غیبت صغری و یثرب نواب خاص و در غیبت کبری مخصوص نواب عام او می دانند و حال آن که صوفیان اقطاب و مشایخ خود را در زمره اولیاء الله درآورده و اطاعت از آنان را پنهان و آشکارا واجب می شمارند و به فقیهان شیعی که نواب ائمه دینند، واقعی نمی گذارند^(۱).

سرانجام در اثر مبارزات فقها و اهل شرع، تصوّف و صوفیگری در مناطق شیعی کاستی گرفت و دیگر فعالیت بدان گونه چشمگیر از خود نشان نداد، تصوّف بازاری درویشان دوره گرد هم از جنب و جوش افتاد و علما و شعرای صوفی مسلک نیز خاک ایران را ترک گفتند و بیشتر راه هند را پیش گرفتند و در هند شهرت و مقام و نفوذ سیاسی و نظامی و درباری حاصل کردند و مصدر کارهای بزرگ شدند. و ادبیات تصوّف را در آنجا رونق و شکوه بخشیدند.

۱. موضع تشیع در برابر تصوّف: ص ۳۴۸.

و از آغاز قرن دوازدهم هجری بیشتر طریقت‌های تصوف از مرزهای ایران بیرون رفت. اما تشیع امامیه که مذهب رسمی ایران شده بود، به پیشرفت خود ادامه داد. اگرچه انحراف جدیدی بعدها رخ داد که ظهور کشفیه (شیخیّه) و سپس بابیه از آن بود، وجود آورندگان این انحراف از صوفیگری مایه می‌گرفتند و این‌گونه خیالات از تصوّف آب می‌خورد.

شاه نعمت الله ولی

چون نسبت سلسله‌های طریقه نعمة اللهیه به «شاه نعمت الله ولی» می‌رسد، لازم می‌نماید که شرح حال مختصر بنیانگذار سلسله شاه نعمت الله ولی را به استحضار خوانندگان گرامی برساند:

سید نورالدین نعمة الله ولی کرمانی معروف به «شاه نعمت الله ولی» صوفی علوی در سال ۷۳۰ یا ۷۳۱ هـ.ق. در یکی از قصبات ماهان کرمان به نام «کهنان» و یا در

حلب زاده شد^(۱) و پدر او میر عبداللّه سیدی بود از اعقاب اسماعیل بن جعفر که فرقه اسماعیلیه بدو منسوبند و خود سید نعمت‌الله که جد بیستم یا نوزدهم خود را «رسول الله» ﷺ می خواند، نیز انتساب خود را به اسماعیل تصریح کرده است^(۲).

و گویند: سلسله طریقت او به واسطه «معروف کرخی» به امام رضا علیه السلام منتهی می گردد.

وی به سال ۷۵۵ در سنّ ۲۴ سالگی در مکه به خدمت شیخ عبداللّه یافعی رسید و پس از هفت سال ریاضت و کسب اصول و مبانی طریقت در سال ۷۶۳ از طرف مرشد خود اجازه و دستگیری گرفت و به سیر و سیاحت پرداخت و تا پایان عمر خود در شهرهای: «مصر، حجاز، ترکستان و ایران» مسافرتها ی زیادی کرد و به نشر اصول و مبانی تصوّف پرداخت، تا در سال ۸۳۴ در ماهان

۱. زندگانی و آثار شاه نعمت‌الله، دکتر نوربخش کرمانی: ص ۶.

۲. دیوان شاه نعمت‌الله ولی ج ۲، ص ۵۱۲ - طرائق الحقائق: ج ۳، صص ۲

و ۳ - تذکرة عبدالرزاق کرمانی: ص ۱۳۱.

کرمان درگذشت^(۱). و در همانجا به خاک سپرده شد و به امر «سلطان احمد شاه بهمنی» پادشاه «دکن» هندوستان بارگاهی رفیع بر مرقد وی بنا گردید^(۲).

شاه نعمت الله به قول خود برای پیدا کردن شیخ کامل مدتها به مسافرت پرداخت و در این تلاش ۴۰۰ نفر را خدمت کرد^(۳) و دست به دامان مرشدان و مشایخ سنی مذهب حنفی یا شافعی زد و نخستین شرح حال نویسنده وی «واعظی» در رساله خود آورده که «عبدالله یافعی» استاد نعمت الله در مذهب حنفی و شافعی فقیه مبرز بوده^(۴) و سلسله ارشاد خود را به آنها متصل می داند چنانکه در دیوانش سلسله ارشاد و مشایخ خود را به نظم

۱. تاریخ سلسله های نعمت اللهیه در ایران، نوشته دکتر همایونی: ص ۲۸ - بعضیها فوت ایشان را در سال ۸۳۹ (الضوء اللامع: ج ۱۰، ص ۲۰۱) و بعضی ۸۲۷ نوشته اند.

۲. همان مدرک: ص ۲۹.

۳. دیوان: ج ۲، ص ۴۸۴.

۴. دیوان: ج ۲، ص ۴۹۴.

آورده و تا «حسن بصری» رسانده است.

پیر ما کامل و مکمل بود
قطب وقت و امام عادل بود
وقت ارشاد چون سخن گفتی
در توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام عبداللہ
رہبر رہروان این درگاہ
صالح بربری روحانی
شیخ شیخ من است تا دانی
پیر او ہم کمال کوفی بود
کز کمالش بسی کمال افزود
باز باشد ابوالفتوح و سعید
کہ سعید است آن سعید شہید^(۱)
عباسی در مقدمہ دیوان شاه نعمت اللہ ولی

می نویسد:

«به عقیده شاه نعمت الله ولی، شیخ یافعی سلطان اولیاء جهان و مخزن اسرار نهان و عیسی دم و احیاء کننده اموات بوده است».

شیخ عبدالله یافعی خرقه از شیخ صالح بربری گرفته است و سلسله فقر حضرت شاه نعمت الله بدین قرار است:

- ۱ - یافعی
- ۲ - صالح بربری
- ۳ - کمال الدین کوفی؛
- ۴ - ابوالفتح صعیدی؛
- ۵ - ابو مدین مغربی؛
- ۶ - ابوسعود اندلسی؛
- ۷ - شیخ ابوالبرکات؛
- ۸ - ابوالفضل بغدادی؛
- ۹ - احمد غزالی؛

- ۱۰ - ابوبکر نسّاج؛
- ۱۱ - ابوالقاسم گرگانی؛
- ۱۲ - ابوعثمان مغربی؛
- ۱۳ - ابوعلی کاتب؛
- ۱۴ - ابوعلی رودباری؛
- ۱۵ - جنید بغدادی؛
- ۱۶ - سرّی سقطی؛
- ۱۷ - معروف کرخی؛
- ۱۸ - داود طائی؛
- ۱۹ - حبیب عجمی؛
- ۲۰ - حسن بصری؛

پیر بصری ابوالحسن باشد

شیخ شیخان انجمن باشد^(۱)

در این اشعار که ۳۱ بیت می‌باشد، شاه نعمت‌الله

۱. دیوان شاه ولی: ص ۵۶۷ - انتشارات فخر رازی، با مقدمه محمد عباسی.

سلسله ارشاد خود را به «حسن بصری» می‌رساند و کسانی که وی آنها را در سلسله ارشاد خود آورده، همه آنها سنی مذهب و حتی بعضی از آنها از جمله «یافعی» ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند و در کتب شیعه نامی از آنها نیست^(۱).

خود او نیز سنی حنفی بوده است^(۲) و در دیوانش خود را سنی اشعری و دشمن معتزلی و دوستدار چهار خلیفه معرفی کرده و اشعار زیادی سروده که صراحت تام بر مذهب اهل سنت است از جمله می‌گوید:

ای که هستی محب آل علی

مؤمن کاملی و بی‌بدلی

ره سنی‌گزین که مذهب ماست

ورنه گم‌گشته‌ای و در خللی

۱. موضع تشیع در برابر تصوف: ص ۱۶۴.

۲. الضوء اللامع: ج ۱۰، ص ۲۰۱. تازه به امام رضا هم منسوب نیست.

رافضی کیست؟ دشمن بوبکر
خارجی کیست؟ دشمنان علی
هرکه او هر چهار دارد دوست
امت پاک مذهب است و ولی
دوستدار صحابه‌ام به تمام

یار سنی و خصم معتزلی^(۱)
شاه نعمت‌الله در رساله‌های خود که به سعی
«ذوالریاستین» مونس علیشاه گردآوری گردیده و از طرف
ماهنامه ارمغان منتشر شده است، در مورد «راشدین»
چهار توجیه کرده و هر مرتبه مقام علی علیه السلام را مرتبه پائین‌تر
قرار داده است^(۲).

دکتر حمید فرزام در مقاله‌ای مربوط به اختلاف
جامی و شاه ولی (ثابت کرده است که بدون شک شاه ولی
از اهل تسنن بوده است^(۳)).

۱. دیوان شاه با مقدمه عباسی: ص ۵۶۱.
۲. موضع تشیع در برابر تصوف: ص ۱۶۴.
۳. مقاله در سال ۱۳۴۳ منتشر شده است و در کتاب (شاه ولی و دعوی

چون شاه نعمت الله مذهب و عقیده خود را به طور صریح و روشن بیان کرده، دیگر لزومی ندارد ما در مذهب او اختلاف کنیم. ولی تعجب آور است که نعمتیه‌ها او را شیعه اثناعشری می‌دانند، باید از آنان پرسید که اگر او شیعه بود، چرا ائمه اطهار علیهم‌السلام و علمای شیعه را کنار گذاشت و مشایخ خود را از سنیها برگزید؟

می‌گویند: او شیعه بوده به دلیل این که در دیوانش از علی علیه‌السلام مدح کرده و از مهدی آخر الزمان علیه‌السلام نیز نام برده است. ولی از این مسأله غفلت دارند که خیلی از بزرگان اهل سنت و حتی کسانی که حق او را غصب کرده بودند، از آن حضرت تعریف و تمجید کرده‌اند^(۱) بنابراین برای همه آنها باید شناسنامه شیعه صادر شود!!

با این همه، شاه نعمت الله ولی همانند سنیان

مهدویت) انتشارات دانشگاه اصفهان به شماره ۱۰۵ مهرماه ۴۸ تأیید شده است.

۱. رجوع شود به کتاب «امامان اهل بیت در گفتار اهل سنت» نوشته داود الهامی.

دوازده امامی دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام بوده و به گفته خویش:

ای که هستی محب آل علی

مؤمن کاملی و بی‌بدلی^(۱)

و نیز امویان را هم به شیوه سنیان دوستدار علی علیه‌السلام، دشمن می‌داشتند بنا بر گفته خودش: «لعنت به دشمنان علی گر کنی، رواست»^(۲).

و همانند صوفیان پیشین قائل به امامت علی و اولاد وی علیهم‌السلام بوده، چنان که گفته:

«از بعد علی علیه‌السلام است یازده فرزندش» ولی به دنبال آن آورده است: «بر جای رسول نعمت‌الله ولی» را بدین منظور که نتیجه بگیرد که خودش مظهر خدا و جامع ادیان، بلکه جامع کل عالم است:

مذهب جامع از خدا دارم

این هدایت مرا بود ازلی^(۳)

۱. دیوان: ج ۲، ص ۵۶۷، قسمت ۱۵۳۷.

۲. دیوان: ج ۱، ص ۵۱.

۳. دیوان: ج ۲، ص ۵۷۷.

نعمت الله خود را به صفت عصمت ستوده و به حکم آن که سید و علوی بوده، خود را مانند امامان معصوم شمرده است:

سیدم از خدا چو معصوم

هرچه بینم صواب می بینم^(۱)

و این ابیات را چنین به پایان برده است:

نعمت الله ماست پیر ولی

یادگار محمد است و علی علیه السلام^(۲)

حد اقل نتیجه‌ای که می‌توان از مجموعه نکات مذکور گرفت، این است که نعمت الله سنی در آن شرائط که اوضاع ایران را مساعد می‌دیده، می‌خواسته یک مذهب شیعی صوفی جدید براساس اعتقاد دوازده امامی بسیار معتدل بنیان نهد که خود وی به بیان صوفیانه به مثابه خاتم خاص به تبع از مهدی علیه السلام که خاتم عام است،

۱. همان: ج ۲، ص ۳۴۷.

۲. همان: ج ۲، ص ۴۸۴.

امام مفترض الطاعة آن باشد^(۱).

سلسله نعمت‌اللّهی و حمایت امرای هند

یکی از سلاسل بزرگ تصوف در آن زمان سلسله نعمه‌اللّهی بود که منسوب به شاه نعمه‌الله ولی بنیانگذار این سلسله است.

این سلسله وقتی در کرمان رونق یافت که در ناحیه یزد و کرمان به وسیله شاه نعمه‌الله و با کمک مالی سلطان اسکندر نواده «تیمور گورکان» در قریه تفت ۳۶ کیلومتری یزد و سپس در محل ماهان خانقاه ساخت^(۲) و هدایا و نذوراتی از سلطان احمد شاه بهمنی دکنی به شاه نعمه‌الله رسید، در تاریخ کرمان در شرح حال او نوشته است:

«مجملاً بیست و پنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در ماهان به افاده و افاضه مشغولیت داشت در آن

۱. تشیع و تصوّف: ص ۲۳۶.

۲. طرائق الحقایق: ج ۳، ص ۷.

زمان شاه بهمنی پادشاه دکن و لاهور هدایای گرانبها از هندوستان به آستان سید فرستاد و امیر غنا شرین حکمران کرمان گفت: تمغای^(۱) آن متاع را مشخص کردند، هفتاد هزار تومان شد، متردد بود مطالبه نماید یا بگذرد آخر الامر این مطلب را به دربار سلطان شاهرخ عرضه کرد و به هرات فرستاد آن شاه با منکوحه (زن) خود «گوهرشاد آغا» مشورت نمود آن مخدّره گفت: اگر گمرک این تنخواه را از سید مطالبه کنی به تاریخها خواهند نگاشت که سلطان هندوستان آن قدر تحفه به درگاه سید فرستاد که شاهرخ شاه پادشاه ایران از گمرک آن نتوانست بگذرد^(۲)».

چون احمد شاه بهمنی پادشاه دکن سلطنت خود را از شاه نعمة الله می دانست و تفصیل آن در تاریخ فرشته کا در هندوستان نوشته شده، مسطور است ارادات کاملی به شاه نعمة الله داشت و کمک مالی فراوانی به او

۱. به معنی مهر و علامت که در قدیم به فرمانها می زدند.

۲. احمد فان وزیر کرمانی، تاریخ کرمان: ص ۶ - ۴۵۵.

می نمود (۱).

خلاصه پادشاه هند برای شاه نعمة الله مکرر هدیه می فرستاد (۲).

موقعیت صوفیه در ایران چنان شده بود که امرای هند، احتمالاً برای اعمال نفوذ و ایجاد پایگاههایی برای خود، با این طبقه در مراوده بوده‌اند (۳).

بدین ترتیب شاه نعمة الله در آخر کار بر خلاف سایر مشایخ صوفیه، صاحب ثروت هنگفتی شد که باعث تعجب دراویش گردید و با تعجب گفتند: «آیا این همان شاه نعمة الله است که می‌گوید: «نه مرد است آنکه دنیا دوست دارد».

سید نعمت الله در سال ۸۳۴ در کرمان درگذشت و مدت عمر او ۱۰۴ سال بود (۴).

۱. همان: ص ۴۵۸.

۲. طرائق الحقایق: ج ۳، ص ۱۳.

۳. پاریزی، وادی هفت دار: ص ۳۳۵.

۴. تاریخ کرمان: ص ۴۵۶.

عبدالرزاق کرمانی می نویسد:

«احمد شاه بعد از آنکه خبر فوت شاه نعمة الله بدو رسید، سید اجل را فرستاده با مبلغی خطیر که بنای گنبد عالی و عمارتی نامی بر سر تربت او بنا نمایند^(۱).

بعد از درگذشت شاه نعمة الله پسرش شاه خلیل متولی خانقاه و مسند ارشاد پدرگشت حاکم کرمان نامه ای به میرزا شاهرخ نوشت و از ارتباط او با سلطان بهمنی دکن که برای وی نیز مثل پدرش هدایا و نذورات می فرستاد و از ثروت عظیم او شمه ای نگاشت وی را در نظر شاهرخ در منطقه قدرت جوئی قرار داد و چون سید را به هرات احضار کرد با آنکه سید درویش پیشکشهای لایق به سلطان اهداء کرد، این سوء ظن برطرف نشد. بدین جهت شاه خلیل برای رهائی از سوء ظن شاهرخ بقعه ماهان را به یک پسر خویش «میر شاه شمس الدین» سپرد. و خود با

۱. رساله عبدالرزاق کرمانی، مجموعه در احوال شاه نعمة الله ولی:

دو پسر دیگرش «محبّ الدین حبیب‌اللّه» و «حبیب‌الدین محبّ‌اللّه» به دکن رفت و در آنجا مورد تکریم فوق‌العادهٔ سلطان بهمنی واقع گشت پادشاه هند دختر خود را به نوادهٔ شاه نعمت‌اللّه ولی داد^(۱) و او را «ملک المشایخ» خطاب کرده و او را بر جمیع مشایخ شهر مقدم داشت^(۲) و بعد از وفات هم بقعهٔ وی در دکن کانون فرقهٔ نعمت‌اللّهی شد که بعضی اخلاف او طریقهٔ وی را همچنان حفظ و نشر نمودند و برخی اخلاف وی نیز در آنجا به امارت رسیدند. امرای هند هرگز از حمایت خاندان شاه نعمت‌اللّه دست نکشیدند. چنانکه در ایران هم مقارن ظهور صفویه بعضی اخلاف شاه خلیل‌اللّه مناصب قابل ملاحظه‌ای یافتند و برخی با خاندان صفویه خویشاوندی هم پیدا کردند^(۳).

آری اعقاب شاه نعمت‌اللّه به سبب خویشاوندی با

۱. طرائق: ج ۳، ص ۱۳.

۲. تاریخ خانقاه در ایران: ص ۵۰۸.

۳. دنبالهٔ جستجو در تصوّف ایران: ص ۱۹۹ - ۲۰۰.

خاندان صفوی در ایران^(۱) و پادشاه دکن در هند^(۲) در
زمره بزرگان سیاسی قرار گرفته و بدین سبب مقام معنوی و
نفوذ روحانی سلسله نعمت اللهی به وجود آنان تقویت
می شود و با کمک مالی و سیاسی آنان طریقه نعمت اللهی
نفوذ اجتماعی پیدا کرده و پیشرفت می کند و استقرار
می یابد^(۳).

۱. طرائق: ج ۳، ص ۱۰۰ - جامع مفیدی: ج ۳، ص ۵۴

۲. همان: ص ۴۹.

۳. تاریخ خانقاه در ایران: ص ۵۰۶.

سلسله نعمت‌اللهی با رنگ تشیع

چون در عهد صفویه شیعه امامیه در ایران پیروز شد، فرقه‌های صوفیه‌ای که در ایران فعالیت داشتند و عموماً سنی بودند، زود رنگ عوض کردند و اظهار تشیع نمودند و با حفظ مسلک خود برای جلب حسن ظن شیعیان، دم از علی علیه السلام و اولاد او زدند و از این راه طریقه نعمه‌اللهی نخستین طریقه تصوف شیعه شناخته شد و گرنه بنیانگذاران این سلسله شیعه نبودند و خود را به رنگ شیعه در آوردند و اغلب خود را با نام مبارک مولای متقیان علی علیه السلام ملقب ساخته و کلمه «علیشاه» مضاف الیه القاب طریقتی مشایخ و اقطاب این سلسله گردید^(۱) و خود را گدای درگاه علی علیه السلام نامیدند در مرقد شاه نعمه‌الله بر

۱. تاریخ سلسله‌های نعمه‌اللهی در ایران: ص ۱۹.

تابلوئی این رباعی را نوشتند:

بر مرقد شاه نعمة الله ولی

دیدم که نوشته‌اند با خط جلی

این پیر که خفته اندر این خاک عزیز

شاهی است ولی گدای درگاه علی^(۱)

نشانه پیوستن مرید به این طریقه این بود که خرقه

می پوشید و بر سر کلاهی درویشی از نمد می نهاد این کلاه

بعداً به تاج پنج ترک^(۲) (اشاره به پنج تن) و سپس به تاج

دوازده ترک (اشاره به ۱۲ امام) تغییر شکل یافت این یکی

را سید منهاج یکی از خلفای نعمة الله ابتکار کرد و اجازه

گرفت که برای مریدان بدوزد^(۳).

و متأخرین آنها، اسامی رؤسای فرقه‌های خود را

۱. پاریزی، جامع المقدمات: ص ۴۷۸، پاورقی شماره ۲۵.

۲. رساله عبدالرزاق: ص ۲۷.

۳. مدرک قبل.

درست با شجره طیبہ معصومین علیہ السلام مطابقت داده اند:

سلطانعلیشاہ	ملا محمد سلطان	حضرت محمد رسول اللہ ﷺ
نورعلیشاہ	ملا علی	حضرت علی علیہ السلام
صالحعلیشاہ	حسن	حضرت امام حسن علیہ السلام
رضاعلیشاہ	سلطان حسین	حضرت امام حسین علیہ السلام
محبوبعلیشاہ	علی	حضرت امام زین العابدین علیہ السلام
برادرسلطانحسین	مجدوبعلیشاہ	نور علی

البته در میان صوفیان «الصوفی لا مذهب له» (صوفی مذهب ندارد)، یک اصل است به این معنی یک شیخ صوفی به هر جایی که قدم گذاشت، رنگ آن محیط را به خود می گیرد اگر مردم آنجا شیعه باشند، خود را شیعه وانمود می کند و اگر سنی ناصبی باشند، با همان روش عمل می کند و چون به هنگام آمدن شاه نعمت اللہ به کرمان مردم آن سامان سنی بودند، او نیز از لحاظ مذهب همرنگ آنها بود. و در آخر کار چون اسماعیلیه زیاد به او گرایش پیدا کرده بودند، او جذب عناصر شیعه شده بود.

دکنی را از هند برای احیای رسوم و تأسیس فرقه نعمت‌اللّهی در سال ۱۱۹۰ هـ.ق. با اختیارات تامّ به ایران فرستاد و این دو درویش دوره‌گرد که خود را صاحب «اذن و اجازه ارشاد» می‌خواندند، و داعیه وقوف بر علوم خفیه و بر اسرار کیمیا داشتند^(۱).

به گفته بعضی از اهل اطلاع:

«وزیر مختار انگلیس در بغداد از موقوفه «داود» برای دراویش و جوهی اختصاص داد و ۱۲ نفر از دراویش هندی از راه بلوچستان و خراسان به طرف ایران و بین‌النهرین سرازیر شدند که از این عده هفت نفرشان در ایران اقامت گزیدند و هریک به نام ملکی شروع به فعالیت نمودند و بقیه از ایران رفتند»^(۲).

با مسافرت به ایران سلسله جدید نعمت‌اللّهی را با شور و غوغای تازه‌ای بنا نهادند و جنب و جوش فراوان در

۱. رستم التواریخ، محمد هاشم آصف به اهتمام مشیری چاپ سوم: ص ۴۰۸.

۲. حقوق بگیران انگلیس: ۸ - ۱۰۷.

شهرهای ایران بپا نمودند. کسانی که به دستور شاه علیرضا دکنی مأمور سر و سامان دادن به وضع تصوّف در ایران شدند، عبارت بودند از:

«فیض علیشاه» مأمور اصفهان؛ «درویش حسینعلی اصفهانی» مأمور خراسان و کابل؛ «درویش عباسعلی سیرجانی» مأمور کردستان؛ «مجدوبعلی شاه» مأمور آذربایجان؛ «نورعلیشاه خلیفة الخلفاء» در کلّ ایران و عراق و «مشتاقعلی شاه» مأمور کرمان»^(۱).

گویند: میرزا عبدالحسین همراه پسرش محمد علی از اصفهان به شیراز رفت و با معصومعلی شاه که در آن زمان در شیراز بود، دیدار کرد این دیدار منجر به ارادت و بیعت پدر و پسر به معصومعلی شد و مرشد دکنی پدر را لقب فیض علیشاه داد و پسر را ملقب به نورعلیشاه نمود.

کریم خان زند در همان سال وفات خویش، بر اثر اصرار علماء و متشرّعه معصوم علیشاه را نزدیک سه سال

۱. پاریزی، وادی هفت واد: ص ۹ - ۲۳۸.

بود در شیراز به نشر طریقت اشتغال داشت، از شیراز اخراج کرد (۱۱۹۳) معصوم‌علی با یاران خود از شیراز به اصفهان آمد و علیمراد خان حاکم اصفهان نسبت به آنها اظهار علاقه کرد، حتی در تخت پولاد تکیه‌ای برای آنها ساخت این تکیه ظاهراً بدان سبب که چندی بعد مقبره فیض علی‌شاه (۱۱۹۴) شد، به تکیه فیض مشهور گشت. سپس همین حاکم به سوء نیت معصوم‌علی و یارانش واقف شد و آنها را با اهانت از اصفهان راند و بعد از مرگ علیمراد خان (۱۱۹۹) اصفهان بین حکام زندیه و عمال قاجار دست به دست می‌شد. ظاهراً آشفته‌گی اوضاع به آنها مجال برای ترویج صوفیگری داد سید معصوم که آن موقع به هند برگشته بود، نورعلی شاه و مشتاق‌علی شاه که هرکدام از لحاظ زیبایی و گیرایی نقصی نداشتند، آنها از طرف معصوم‌علی شاه مأموریت یافتند که در شهرها بگردند با خواندن تصنیف و سرود و اشعار شورانگیز معرکه بپا کنند. بدینگونه مردم بسیاری به معصوم‌علی سرسپردند و کار به جائی رسید که عوام کالاً انعام دسته

دسته از کار و کسب و زندگی دست می کشیدند و به دنبال صوفیان دوره گرد می افتادند.

از اصفهان نورعلیشاه به اتفاق مشتاق به عزم زیارت بقعه شاه نعمت الله ولی به ماهان کرمان رفت، اما در کرمان مشتاق را به فتوای ملا عبدالله مجتهد و امام جمعه شهر در جلوی مسجدی که از آن بیرون می آمد، با چوب و سنگ کشتند (رمضان ۱۲۰۶) نورعلیشاه که از این ماجرا جان سالم به در برد به شیراز رفت و قتل مشتاق در وی و سایر یارانش تأثیری دردناک باقی گذاشت.

جمال ظاهری نورعلیشاه او را از همان آغاز مورد توجه عموم و مایه سوء ظن فقهاء و حکام عصر می ساخت حتی به هر شهری که می رفت، حکام از فتنه گری او به وحشت می افتادند و از بیم فتنه، وی را اخراج یا آزار می کردند.

می گویند:

«زیبایی و خوشگلی او از اسباب توجه افراد

هوسباز در حق او بود و غالباً وقتی در بازارها ظاهر می‌شد و به شیوه درویشان دوره‌گرد قصیده می‌خواند، از انبوه خلق راه عبور و مرور بسته می‌شد، قصیده‌ای هم که می‌خواند، از اشعار خودش بود و در آنها ضمن مناقب اهل بیت علیهم‌السلام به علما و حکام وقت تعریضها و کنایه‌های طعن‌آمیز داشت و در بعضی از آنها به اسراری که نزد فقهاء به عقاید الحادی - نظیر حلول و اتحاد - تعبیر می‌شد، اشارت می‌رفت که این همه بدون شک عامل عمده بود در تحریک فقهاء و متشرّعه بر ضدّ او»^(۱).

یکبار دیگر معصوم‌علی شاه در زمان فتح‌علیشاه قاجار به ایران آمد با جمعیت خود که همه دراویش پشم‌پوش با کلاه‌های بوقی و تبرزین و کشکول و سبیل‌های کت و کلفت و شارب‌های از لب زیرین در رفته و چشم‌های از حدقه بیرون آمده به راه افتاده و عبور این جمعیت که باید آنها را دولت شارب‌نامید، از شهرها با وضعی خاص

۱. دنباله جستجو در تصوف ایران: ص ۳۲۲.

مواجهه می‌گشت و محشر برپا می‌کردند، در طرایق گوید:

معصوم علی است شاه درویش

سلطان همه سپاه و درویش

«مالکم» می‌نویسد:

«کثرت ایشان در اواخر نوعی ازدیاد پذیرفت که علمای اسلام از پادشاه مستدعی شدند که تا هنوز فتنه و فساد ایشان رخنه و ثلمه در بنیان ملت و ارکان دولت نیفکنده است، به استیصال و قلع و قمع این گروه پردازد و سلطان نیز علیهذا همّت بر دفع ایشان گماشته آتشی که بنای بالا رفتن داشت، علی العجالة فرو نشست»^(۱).

صوفیان زمینه‌ساز استعمار

البته بسیار ساده لوحانه است اگر فکر کنیم در بلوای صوفیان در زمان فتحعلیشاه در ایران، دست انگلیسیها و

۱. تاریخ ایران، جان مالکم سفیر انگلیس در دربار فتحعلی شاه ترجمه حیرت، چاپ بمبئی.

عوامل استعمار در کار نبوده است. مؤلف کتاب «سلسله صوفیه ایران» می‌نویسد:

«.. در زمان فتح‌علیشاه تنی چند از بزرگان صوفیه از جانب کمپانی هند شرقی انگلستان از هند به ایران آمده با کوشش و تبلیغات دامن‌دار و بی‌سابقه در گسترش و تجدید تصوّف در ایران سعی بلیغ معمول داشتند و تا چندی پیش هر یک به زئ صوفیه درمی‌آمد. در خانقاه به سربرده و به کاری اشتغال نداشتند»^(۱).

و در کتابهایی که درباره فراماسونری در ایران نوشته شده، بعضی صریح و بعضی غیر مستقیم وابستگی سران صوفیه را به استعمار نشان می‌دهد»^(۲).

اگر مبارزات فقها و در رأس آنها مرحوم «آقا محمد علی مجتهد بزرگ» عصر با صوفیه به سرکردگی معصوم‌علی شاه جوکی هندی بدان‌گونه شدید و پی‌گیر و

۱. مدرسی چهاردهی، سلسله صوفیه ایران، مقدمه: ص ۳.

۲. مدرک قبل.

قاطع نبود، که سرانجام به قلع و قمع کامل صوفیه در ایران انجامید، معلوم نبود با راه و روشی که درویشان دوره گرد و دست پرورده استعمار پیش گرفته بودند، بر سر ایران آن روز چه می آمد و کار مردم در اثر بدآموزیهای صوفیانه به کجا می کشید. چه این که صوفیگری مردم را سست و تنبل و بی غیرت گردانیده و جامعه را از آبادی و ترقی باز می دارد و زمینه را برای استعمار فراهم می آورد.

ناگفته نماند: انگلیس که برای اجرای طرح های استعماری خود همیشه در گوشه و کنار به جستجو بوده شخصی را به نام «صوفی اسلام» از افغانستان به عنوان امام زمان علم کرد و با لباس زهد و صورتی آراسته او را سوار بر هودجی نمودند ۳۶۰ نفر فدائی اطراف هودج را احاطه کرده و ۵۰ نفر شمشیرزن و مرید هم همراه او بودند به طرف خراسان حرکت کرد. خونها ریخته شد و خرابیها به بار آمد و سرانجام ارتش ایران با کشتن (صوفی اسلام) و تمام فدائیان و تار و مار کردن سربازانش آتش فتنه را

خاموش کرد^(۱).

فوت فتحعلیشاه

و فراهم شدن زمینه فعالیت برای صوفیان

گویند: همین که خبر درگذشت فتحعلیشاه منتشر شد، دو تن از رؤسای فرقه نعمت‌اللّه حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی - مست‌علیشاه - و حاجی زین‌العابدین شیرازی - رحمت‌علیشاه - به تبریز رفتند و به اتفاق سفرای انگلیس و روس و میرزا آقاسی و میرزا نصرالله اردبیلی (دو تن از سرشناسان نعمت‌اللّه) درحالی که مخارج سفر را هم وزیر مختار انگلیس تقبل کرده بود. شاه را به تهران آوردند. و پس از جلوس محمد شاه، شبی در خدمت شاه بر فراز تخت مرمر با بعضی از بزرگان سلسله نعمت‌اللّه از جمله میرزا مسلم

۱. امیرکبیر یا میرزا تقی خان فراهانی، با استعمار: ص ۲۶۸.

آذربایجانی و میرزا نصرالله خان اردبیلی، مجلس حضور و عبادت که اظهار عجز و اطاعت و به مجلس نیاز موسوم و معروف است، برپای داشتند»^(۱).

محمد شاه از دوران جوانی تحت تأثیر و تربیت سران صوفیه نعمت اللهی قرار گرفته بود و در کودکی از حاجی میرزا محمد حسین نائینی - از جمله مشایخ نوربخشی - درباره ملک آینده خویش بشارت شنیده بود^(۲).

این نکته و شاید تأثیر صحبت حاجی ملا رضای همدانی معروف به «کوثر» که در اواخر عمر به پدرش عباس میرزا پیوسته بود، در تحریک علاقه و اعتقاد او به صوفیه تأثیر داشت اعتقاد او در حق حاجی میرزا آقاسی هم که بعد از قتل قائم مقام فراهانی صدارت خویش بدو داد، اعتقاد مریدانه بود. محمد شاه این ملای صوفی را

۱. طرائق الحقائق: ج ۳، ص ۲۸۶.

۲. روضة الصفاي ناصري:، طبع جديد: ج ۱۰، ص ۱۵۱ - ۱۵۰.

قطب شریعت و طریقت می خواند»^(۱).

پس از آن که محمد شاه به تخت شاهی نشست، حاج میرزا آقاسی تابلو استعمار و معلّم محمد شاه، صدر اعظم گردید و میرزا نصرالله اردبیلی که یکی از مشایخ سلسله بود، به مقام صدر الممالکی رسید^(۲).

به طوری که یکی از رؤسای فرقه نعمت‌اللّهی کوثر علیشاهی هم یادآور شده است، پس از به قدرت رسیدن حاج میرزا آقاسی و انتصاب میرزا نصرالله اردبیلی به منصب صدر الممالکی در سال ۱۲۵۱ قمری بنا به پیشنهاد صدر الممالک محمد شاه وظائف فارس را به رحمت علیشاه وا گذاشت و وی را به لقب و منصب نایب‌الصدری مفتخر گردانید^(۳).

محمد شاه به ملاحظه میرزا آقاسی حاجی زین‌العابدین شیروانی را مورد لطف و محبت قرار داد و

۱. دنباله جستجو در تصوّف ایران: ص ۳۳۷.

۲. تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللّهی در ایران: ص ۲۰.

۳. سیری در تصوّف و عرفان ایران: ص ۱۰۴.

برای وی در شیراز خانقاهی دائر نمود و دهی در خارج شیراز به وی هدیه کرد که سالیانه مبلغ هزار تومان عایدی داشت و مست‌علیشاه (شیروانی) در آخر عمر در کمال رفاه و آسایش بزیست»^(۱).

با نفوذ «میرزا آقاسی» که از (خلفای حسین علیشاه) بود^(۲)، مزدور مشهور استعمار در ایران و تبریز، یار غار او میرزا نصرالله اردبیلی - که به نقشه و تدبیر سیاست خارجی از زمان شباب به عنوان معلم در کنار پادشاه آینده ایران قرار گرفته بودند - سلسله نعمت‌اللّهی در ایران وارد مرحله جدیدی گردید. برخی از علما و حکام از مخالفت با فقرای سلسله دست برداشتند و اغلب رجال و اعیان ایران نیز به تدریج یا وارد فقر شدند و یا به فقر و درویشی تظاهر کردند و در بین شاهزادگان، رجال دولت و حتی فرزندان علما گرایش به تصوف پیدا شد و

۱. سیری در تصوّف و عرفان ایران: ص ۱۰۲ - تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللّهی در ایران: ص ۱۱۱.

۲. سیری در تصوف و عرفان ایران: ص ۱۰۲.

تعدادی از شاهزادگان و حتی جمعی از «بنات سلطنت» هم به طریقه تصوف گراییدند و بعضی در ضمن اشتغال به حکومت و امارت ظاهری به سیر و سلوک صوفیانه هم مشغول بودند^(۱).

حاجی میرزا آقاسی مدت ۱۳ سال صدر اعظم محمد شاه بود و ایران در مدت صدارت چنین صدر اعظمی با گرسنگی و بی سامانی و ناامنی دست به گریبان بود. محمد شاه که میرزا را قطب خود می دانست، و بدون اجازه او آب نمی خورد، برای جلب رضایت او برخلاف جدش به مزارات عرفا و صوفیه توجه داشت و در زمان او مقابر صوفیه در کرمان و نائین و بسطام و نیشابور و تربت جام مکرر زیارت و تعمیر شد، چنان که یک مرشد نعمت‌اللّٰهی به نام رحمتعلیشاه از جانب شاه متصدی وظائف استان فارس شد و «نایب‌الصدر» لقب یافت و صوفی دیگری به نام میرزا مهدی خویی، منشی باشی

۱. دنباله جستجو در تصوف ایران: ص ۳۳۷.

درگاه سلطان شد و برای مذاکره با امیر هرات یک صوفی اهل محلات را به نام درویش عبدالمحمد محلاتی از تهران به آن خطّه فرستادند و میرزا اسدالله مازندرانی معروف به «نادر» از اعیان زادگان طبرستان که در دستگاه سلطانی وارد بود، برخلاف دوران گذشته که در ردّ صوفیه کتابی نوشت، سرانجام به قول هدایت در دایره سلوک پا نهاد^(۱).

بدینگونه درحالی که صدر اعظم مملکت -میرزا آقاسی- از ارشاد و کرامات دم می‌زد در تهران و ولایات، تدریجاً خانقاهها و مجامع صوفیه هم دایر شد و حکام و علما نیز نسبت به آنها شیوه مسالحه در پیش گرفتند^(۲).

«اوژن فنلاندی» در سفرنامه خود می‌نویسد:

«ایرانی که از مدتها پیش رو به ترقی می‌رفت، اکنون به حداکثر سرعت رو به قهقرا می‌رود، محمد شاه به

۱. مجمع الفصحاء: ج ۶، ص ۱۰۳۲ - ریاض العارفین: ص ۵۴۸.

۲. دنباله جستجو در تصوف ایران: ص ۳۳۸.

موهومات معتقد است. گویند: شخصی به نام شاه نعمت‌الله مدت سلطنت هشت پادشاه را پیشگوئی کرده که محمد شاه هشتمین آنها می‌باشد و چنان که پیشگوئی شده، شاه روز و ساعت و دقیقه را حساب کند، این شخص گفته است که وی یازده سال سلطنت خواهد کرد، بنابراین شاه به این عقیده باقی است و پول و طلا به درویش می‌دهد که در حقش دعا کنند»^(۱).

پس از مرگ محمد شاه نیز دستگاه حکومت از صوفیه و مشایخ طریقت حمایت می‌کرد و فقها و متشرّعه هم آن شور و حرارت عهد آقا محمد علی بهبهانی را در مبارزه با آنها نشان نمی‌دادند، در چنین اوضاع و احوال، شیخ محمد حسن اصفهانی صفی‌علیشاه (۱۲۵۱ - ۱۳۱۶ هـ ق) با ادعای جانشینی رحمت‌علی و مست‌علی نعمت‌اللهی وارد تهران گردید و به عنوان قطب صوفیه نعمت‌اللهی به ارشاد مریدان و پیروان این مسلک

۱. سفرنامه اوژن فنلاندی، ترجمه فارسی، چاپ تهران: ص ۱۲۳.

پرداخت. به طوری که نوشته‌اند:

«بر حسب وظیفه ارشادی که داشتند، شروع به دستگیری از مردم نموده و به تربیت و بیداری مردم پرداختند که طرز عملشان به هیچ وجه مورد ایراد درباریان استبداد و عمال حکومت آن روز نگردید و در نتیجه جمع کثیری از اهالی به ایشان گرویدند»^(۱).

عده کثیری از صاحبان مشاغل و اشخاص برجسته اواخر دوران سلطنت ناصرالدین شاه به صفی گرویدند و حاشیه‌نشینان دربار ناصری مریدان پابرجای او شدند. حتی دختران شاه حلقه ارادت صفی را به گوش کشیدند و با لباس درویشی عکس گرفتند^(۲). داماد شاه ظهیرالدوله به مقام جانشینی صفی منصوب گردید و به لقب «مصباح الولاية»^(۳) مفتخر شد.

راز این همه پیشرفت صفی در این است که در

۱. یادگار جشن پنجاه ساله: ص. ۱۳

۲. عکس آنها در فراموشخانه و فراماسونری: ج ۳، ص ۴۹۲ موجود است.

۳. خاطرات سیاسی و اسناد ظهیرالدوله: ص ۴۷.

مقابل اوامر و دستورات ناصرالدین شاه جز «امر شاه مطاع است»^(۱)، بر زبان نمی آورد و دیگر با انجمنهای سرّی به خصوص فراماسونها ارتباط نزدیک داشت^(۲) و تحت ارشاد و رهبری او هسته مرکزی «انجمن اخوت» تشکیل یافت و در آن موقع به اقتضای زمان، جلسات انجمن اخوت به طور سرّی خدمت او تشکیل می شد^(۳).

پس از مرگ صفی علیشاه کار دراویش و فقرا به «ظهیرالدوله» صفاعلیشاه داماد ناصرالدین شاه واگذار شد او مأمویت یافت فعالیت «انجمن اخوت» را از صورت مخفی بودن درآورد و فعالیت آن را علنی سازد.

ظهیرالدوله بدون این که نام «فراماسونری» و یا «فراموشخانه» به این انجمن بدهد، عده ای از هم مسلکان سابقش را گرد آورد، قبل از افتتاح رسمی انجمن و آغاز فعالیت علنی آن، ظهیرالدوله ۱۱۰ نفر برای عضویت در

۱. همان مدرک: ص ۱۰۱.

۲. فراموشخانه و فراماسونری در ایران: ج ۳، ص ۴۹۰.

۳. اظهارات امین الملک به خان ملک ساسانی.

انجمن اخوت دعوت کرد. او عدد ۱۱۰ را با حروف ابجد کلمه «علی» می‌شود، برای عدة اعضای اولیه انجمن اختیار کرد. ظهیرالدوله هم تبرزین و کشکول و تسبیح را علامت به خصوص انجمن اخوت قرار داد و چون شکل مثلث نزد عیسویان و فراماسونها شکل مقدّس است، علامت انجمن اخوت هم به شکل مثلث درآمد^(۱).

ظهیرالدوله با یاران خود در کسوت درویشی هوای ریاست مملکت در سر می‌پروراند و او به شخصه کتابی در طریق فراماسونری تألیف نموده است^(۲).

گویند: رفتار او منافی درویشی بود، بلکه رفتار ظهیرالدوله که طبق اسناد معتبر اباحی مسلک است، و منظور نظرش برچیدن اساس تصوف بود، و مریدان و مشایخ سلسله صفی متوجه برنامه او نشدند^(۳).

گرچه ظهیرالدوله حاضر نشد به انجمن اخوت نام

۱. فراموشخانه و.. ج ۳، ص ۴۹۴.

۲. مدرسی چهاردهی، سیری در تصوف: ص ۱۷۲.

۳. مدرک قبل.

لژ فراماسونری بدهد، ولی انجمن اخوت نیز از لژهای فراماسونری بود تنها فرقی که داشت، این بود که دستگاه ظهیرالدوله مربوط به فراماسون فرانسه بود، به همین جهت در زمان سلطنت محمد علی میرزا محل انجمن را غارت کردند^(۱).

با این حساب هیچ شکی باقی نمی ماند که سلسله نعمت‌اللهی در طول تاریخ زمینه ساز استعمار در ایران بوده است اگرچه بازگو کردن بهره کشیهای استعمارگران از تصوّف در گذشته ها خوشایند صوفیان نیست.

۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ ج ۷، ص ۱۷۱۶.

سلسله گنابادی

فرقه نعمت‌اللّهی در سیر تاریخ به پنج فرقه تقسیم شد^(۱) تا آنجا که فقرای هر سلسله، سلسله و پیشوای خود را ناجی و دیگران را راه و خاطی تصور کرد. یکی از این سلسله‌ها، «سلسله گنابادیه» است که بعد از رحمت‌علیشاه به حاج محمد کاظم تنباکوفروش اصفهانی معروف به «طاووس العرفاء» و ملقب به «سعادت علیشاه» دست ارادت دادند که بعدها به لحاظ این که سلطان علیشاه گنابادی جانشین او گردید به نام «سلسله گنابادیه» موصوف شدند و این سلسله تصوّف مدعی تشیع، تنها سلسله‌ای است که قوانین تصوّف سلسله‌ای را مراعات کرده و اجرا می‌دارد.

۱. سلسله پنجگانه نعمت‌اللّهیه در ایران عبارتند از: ۱ - کوثریه؛ ۲ - گنابادیه؛ ۳ - مونس علیشاهیه؛ ۴ - شمسیه؛ ۵ - اخوّت.

اقطاب این سلسله عبارتند از:

۱ - حاج محمد کاظم
اصفهانى سعادت‌علیشاه»

معروف به «زین‌الدین» و مشهور به «طاووس
العرفاء».

گویند: او از طرف محمد شاه قاجار لقب «طاووس
العرفاء» گرفته بود و به همین لحاظ گنابادیها را «طاووسیه»
نیز گویند. چون در جوانی، خوش لباس و ممتاز در بین
دراویش اصفهان بوده است^(۱). او جزء ندمای
ظّل السلطان^(۲) درآمد تا خدمتی به فقر و فقرای دربار
بکند. در کتاب «نافعه علم عرفان» می‌نویسد:

«چون سعادت علیشاه بر مسند ارشاد متمکن
گردید، به واسطه اختلافاتی که در جانشینی رحمتعلیشاه
به وجود آمده بود، عده کمی از فقرای سلسله با ایشان

۱. تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللهیه در ایران: ص ۲۰۹.

۲. خاطرات ظّل السلطان: ج ۱، ص ۲۸۲.

تجدید عهد نمودند و چون حاج آقا محمد منورعلیشاه عموی رحمتعلیشاه در مقابل مدعی جانشینی شدند و پس از چندی حاج میرزا حسن صفی (صفی علیشاه) نیز در قبال هر دو ادعا نمود و حاج آقا محمد کاظم مورد بدگوئی مدعیان ارشاد واقع شد. به علاوه علماء نیز در اذیت و آزار او زیاد می کوشیدند، از اینرو ایشان غالباً منزوی بوده و فقط دوشنبه و جمعه را برای اجتماع تعیین نموده بود و در مدت دوره دعوت خود که نزدیک به ۱۶ سال طول کشید، کسی را هم برای دستگیری تعیین ننموده و شیخ مجازی نداشت...»^(۱).

صفی علیشاه با اشعار سروده شده در «زُبْدَةُ الْأَسْرَار» محمد کاظم اصفهانی طاووس العرفاء را ابوجهل، گوساله، زندیق، عمه همسایه و... خوانده است. شَهِیل کاشانی می نویسد:

«علمای شریعت غرّای احمدی اصفهان، در سال

۱. تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللهیه در ایران: ص ۲۰۸.

۱۲۸۶ بالاتفاق نسبت طغیان و نفاق به آقا محمد کاظم اصفهانی ملقب به «طاووس العرفاء» پیشوای صوفیه داده به کفر و ارتدادش فتوا داده اخراج بلد نمودند»^(۱).

او در سال ۱۲۹۳ هـ ق فوت کرد و در امامزاده حمزه در زاویه حضرت عبدالعظیم حجره سراج الملک که از میردان او بود، به خاک سپرده شد^(۲).

۲ - حاج ملا سلطان محمد (سلطان علিশاه)

پس سعادت علিশاه حاج ملا سلطان محمد گنابادی جانشین او گردید که پیروان او طایفه گنابادی از سلسله نعمت‌اللهی خوانده می‌شوند. وی که یک چند در سبزوار از درس حکمت حاجی ملا هادی سبزواری اسرار استفاده کرد از علمای عصر خویش جامع علوم ظاهر و باطن محسوب می‌شد. بعد از طی مقامات سلوک که در

۱. تاریخ کاشان: ص ۳۰۴.

۲. همان مدرک.

اصفهان تحت ارشاد سعادتعلیشاه اصفهانی به سر آورد و در ۳۳ سالگی از جانب وی اجازه ارشاد یافت.

بنا به نوشته کتاب «نابغه علم و عرفان»، سعادتعلیشاه طبق فرمانی که در آن چاپ شده است، حاج ملا سلطانعلی گنابادی را به جانشینی خود تعیین نموده است، چون سعادتعلیشاه امی و بی سواد بوده، به نظر می‌رسد که متن فرمان را کس دیگری تهیه و تنظیم و ترقیم کرده و آن جناب فقط مهر زده است. و الاً بعید به نظر می‌رسد که عبارت عربی و اصطلاحات عرفانی و ادبی فرمان را شخص بی سواد دیگته کرده باشد. و از همان کتاب معلوم می‌شود که مهر فرمان نیز با مهر معمولی سعادتعلیشاه تطبیق نمی‌کرده است. و قرائن دیگری هم ذکر شده است که نسبت این فرمان به سعادتعلیشاه سخت مشکوک است.

به هر حال بعد از فوت سعادتعلیشاه، پیروان وی سلطانعلی گنابادی را به جای وی قطب وقت

خواندند (۱۲۹۳) و با وی بیعت کردند وی که در بیدخت به تدریس علوم شرعی و مداوای نفوس اشتغال داشت، و ۳۴ سال در اریکه قطبیت نشست در ابتدای امر، تعداد مریدان او بسیار اندک بوده‌اند.

گویند: از کسانی که در افزایش فقرای این سلسله زحمات زیادی کشیده و برای شناساندن سلطانعلیشاه در شهرهای ایران و کشورهای همجوار مسافرتها کرده و خدماتی انجام داده است، حاج ملاعباسعلی کیوان قزوینی (منصور علیشاه) (۱۲۷۷ - ۱۳۵۸ هـ ق) است. به طوری که خود کیوان در آثار خود می‌نویسد، او پس از سالها خدمت در فقر و رسیدن به مقام ارشاد، تغییر حال معنوی در خود احساس نکرد و آنچه انتظار داشت به آن نرسید تا این که در سال ۱۳۴۵ هـ ق از آن سلسله روی برتافت و کتبی چند بر ضد آن سلسله نوشت و اصولاً سلسله را در تصوف و قطبیت را در سلسله‌های تصوف

نفی کرد^(۱).

ملاً سلطان محمد در اولین کتاب خود «سعادتنامه» که در سال ۱۳۱۲ هـ ق به چاپ رساند، کمتر از کلمه صوفی استفاده کرده و در آن دست به عصا رفته است ولی همین که زمینه را برای افشاء نیات خود مناسب دید، در دو کتاب «ولایتنامه» و «بشارة المؤمنین» که در سال ۱۳۲۳ و ۱۳۲۵ به طبع رساند، ادعاهای خود را آشکار نمود.

پس از علنی شدن دعاوی ملا سلطان محمد، مردم متدین گناباد با او به مقابله برخاستند و در نتیجه چند نفر داوطلب شده او را به قتل رساندند (۱۳۲۷)^(۲). و خلافت طائفه گنابادی در خانواده اش موروثی گشت^(۳).

۱. تاریخ سلسله‌های طریقه نعمت‌اللهیه در ایران: ص ۲۲۵.

۲. مدرک قبل.

۳. موضع تشیع در برابر تصوف: ص ۳۸۸.

۳- حاج ملا علی نورعلیشاه

پس از قتل ملا سلطان محمد، ملا علی نورعلیشاه با این که اغلب فقرای سلسله با جانشینی وی موافق نبودند، بر مسند پدر نشست و ده سال با حمایت دولت وقت به بهانه قتل پدرش به تصفیه حساب با مردم پرداخت.

دکتر مسعود همایونی مؤلف کتاب «تاریخ سلسله‌های نعمة اللهیه در ایران» درباره فرمانی که سلطان علیشاه (حاج ملا سلطانعی) برای فرزندش نورعلیشاه (حاج ملا علی) صادر کرده می‌گوید:

«این نوع فرمان تاکنون سابقه نداشته است زیرا وی کلیه اختیارات خود را در زمان حیاتش به پسرش واگذار کرده است و می‌توان گفت که از خود سلب اختیار نموده است. در آن موقع نورعلیشاه ۳۰ سال داشته و با این ترتیب در فاصله‌ای بین وفات پدرش و صدور فرمان که ۱۳ سال بوده، در حقیقت کلیه اختیارات سلسله را داشته است»^(۱).

۱. همان کتاب: ص ۲۳۷.

ظاهراً مخالفت فقراء با جانشینی حاج ملاّعلی به
جهات زیر بوده است:

۱ - بعضی از فقرا بیم داشتند که مبادا این امر
بدعتی شود و بعد از این اقطاب سلسله، فرزندان خود را با
جانشینی تعیین نمایند.

۲ - حاج ملاّعلی از جوانی با تصوّف موافقت
نداشته و علناً با آن مخالفت می کرد و بدین جهت نیز
بدون اجازه پدر هفت سال گناباد را ترک کرد.

۳ - در آن موقع حاج ملاّعلی جوان بود و بیش از
۳۰ سال نداشت و بعید به نظر می رسید او در ۳۰ سالگی
مراحل سیر و سلوک را به پایان رسانده و به مقام قطبیّت
رسیده باشد.

ولی حاج ملاّ سلطان محمد گنابادی به مخالفت
مریدان ترتیب اثر نداد با نوشتن فرمانی جناب نورچشم
معظم خود را به جانشینی خود برگزید!

نورعلیشاه بیش از ده سال نتوانست در گناباد دوام

بیاورد از ترس این که مبادا کشته شود، شبانه از بیدخت به تهران فرار کرد و در سفری به کاشان به دست ماشاء الله خان پسر نایب حسین کاشی که از مریدان او بود، در سال ۱۳۳۷ ه.ق. به قتل رسید^(۱). و در مقبره سعادت علیشاه در حرم حضرت عبدالعظیم دفن شد. نورعلیشاه (حاج ملا علی) هشت سال قبل از فوتش، فرزند خود «صالح علیشاه» را که جوان ۲۱ ساله بود، به جانشینی خود تعیین نمود.

۴ - حاج شیخ محمد حسن صالح علیشاه

حاج شیخ محمد حسن بیچاره، پس از قتل پدرش نورعلیشاه در ۲۹ سالگی اداره خانقاه بیدخت را بر عهده گرفت و از طرف پدر به «صالح علیشاه» ملقب گردید. او هشت سال قبل از وفاتش در تاریخ ۱۳۷۹ فرزند خود حاج سلطان حسین تابنده را با لقب «رضا علیشاه»

۱. بیدخت را بشناسیم: ص ۱۰۳.

جانشین خود کرد در این فرمان قید شده است که امر ارشاد و هدایت عباد، پس از فقیر، واگذار است به فرزند مکرم... حاج سلطان حسین تابنده «رضاعلیشاه» و پس از رسیدن اصل موعود مشایخ تجدید عهد نموده اطاعت نمایند. فقراء تجدید و پیروی کنند طالبان راه، مراجعه به او نمایند ورد و قبول اوراد، رد و قبول فقیر بشمارند^(۱).

صالح علیشاه رساله‌ای دارد به نام «پند صالح» که نزد پیروان وی رایج و مقبول است. بدینگونه طریقه گنابادی در خانواده مؤسس آن موروثی گردید و این روش با آنچه مقتضای روح تصوّف است، چندان توافق ندارد و همین مورد اعتراض کیوان قزوینی نیز واقع شد. صالح علیشاه پس از ۵۰ سال تکیه بر مسند قطبیت در مردادماه ۱۳۴۵ از دنیا رفت و در مقبره جدش ملا سلطان محمد در بیدخت مدفون شد.

۱. تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللّهیه در ایران: ص ۲۲۷.

۵ - حاج سلطان حسین تابنده

حاج سلطان حسین تابنده گنابادی ملقب به «رضاعلیشاه» در سال ۱۳۳۲ هجری قمری متولد شده و مدت ۶ سال در اصفهان تحصیل کرده سپس در تهران از دانشکده علوم معقول و منقول دانشنامه گرفته است. وی در سال ۱۳۷۹ ه. ق، در ۴۷ سالگی از طرف پدر به جانشینی تعیین گردید. وی در طول مبارزات مردم مسلمان ایران علیه رژیم طاغوتی در رأس صوفیان بیدخت و به نفع رژیم طاغوت تظاهرات می کردند و بعد از پیروزی انقلاب به تهران فرار کرد و مدت ۱۴ سال جرأت بازگشت به خانقاه بیدخت را نداشت تا این که در شهریور ۱۳۷۱ در تهران درگذشت و جنازه اش را به بیدخت حمل و در مقبره جدش سلطان محمد دفن نمودند.

کتاب «نابغه علم و عرفان» مهم ترین تألیف تابنده است که شرح حال سلطان علیشاه و فرزندان و بستگان او

می باشد.

ششمین قطب از سلسله گنابادیه علی تابنده (محبوب علিশاه) است که از طرف پدرش به این منصب انتخاب گردیده است، و هفتمین آنها نورعلی تابنده برادر سلطان حسین تابنده «مجدوبعلیشاه» می باشد.

با این ترتیب و با توجه به نحوه تعیین جانشین در سلسله گنابادیه، بعضیها معتقدند اقطاب در این سلسله ارثی می باشد و لو این که خودشان این موضوع را نفی می کنند^(۱).

نظری کوتاه به باورهای سلسله گنابادی

چون در میان مردم شایع کرده اند که سلسله نعمت‌اللّٰهی به خصوص فرقه گنابادی نسبت به شرع از

۱. تاریخ سلسله‌های نعمت‌اللّٰهی: ص ۲۳۸.

سایر فرقه‌ها نزدیکتر است، از این نظر لازم است نگاهی گذرا به بعضی از کتابها و نوشته‌های آنها بیاندازیم تا ببینیم آیا واقعاً این مطلب درست است؟

اولاً: این فرقه نیز مانند سایر فِرَقِ تصوّف، «اسلام» را همان «عرفان» و «عرفان» را جز «تصوّف» نمی‌دانند. چنانکه نوشته‌اند:

«اولین طایفه‌ای که رسماً خود را عارف و طریق خویش را عرفانی خواندند، صوفیه بودند و اصطلاح عرفان و عارف به این معنی بعد از لفظ صوفی و تصوّف یا مقارن با آن مصطلح شد»^(۱).

به همین اعتبار گفته‌اند: «تصوّف» جز همان «عرفان»، یعنی تشیع ناب روح اسلام ناب محمدی می‌باشد. رؤسای صوفیه را از «موثقین رجال اسلامی و کاملین علما و دانشمندان و محققین»^(۲) دانسته شیوخ

۱. رساله رفع شبهات: ص ۱۱۰ - خورشید تابنده: ص ۲۸.

۲. جواهر الکلام، پرویزخان سلماسی: ص ب.

صوفیه را با علمای دین هم‌تراز قرار داده با این تفاوت که علماء را مأمور در ابلاغ شریعت و احکام ظاهر: و صوفیان را دعوت کننده به باطن اسلامی معرفی کرده‌اند^(۱) و مدعی شده‌اند تصوّف طریق معنوی اسلامی به موازات شریعت آن است، برای وصول به حقیقت. «لذا اسرار آن یافتنی است نه گفتنی و از دل به دل منتقل می‌شود نه از زبان به زبان»^(۲). این مطلب را برای این مطرح کرده‌اند تا طالب حقیقت روی به رؤسای صوفیه کند نه قرآن و سنت و حدیث.

چنانکه در نوشته‌های قبلی یادآوری شده است، «تصوّف» غیر از «عرفان ناب اسلامی» است. بین عرفان ناب و خالص اسلامی با عرفان التقاطی تفاوت زیاد است. برای تصوّف به اصطلاح اسلامی، دو نوع منابع وجود دارد: منابع خارجی و منابع اسلامی.

۱. خورشید تابنده: ص ۲۶ - ۱۵.

۲. خورشید تابنده: ص ۳۱.

منابع مهم خارجی تصوّف عبارت است از دیانت مسیحی و اعمال رهبانان و افکار هنری و ایرانی و بودائی که مخصوصاً از جنبه ریاضت و ترک دنیا مؤثر بوده‌اند، بعد چیزی که تصوّف را به شکل فلسفه درآورد^(۱).

البته در این که تصوّف و عرفان التقاطی منبع و منشأ خارجی دارد، جای تردید نیست و همچنین تصوّف اسلامی هم در معارف و تعالیم اسلام بی تردید زمینه‌هایی داشته است و گرنه به این آسانی در همان اوایل اسلام این چنین جایگاهی در جهان اسلام نمی توانست به دست آورد^(۲).

به این معنی راه تصوّف راهی التقاطی است که قسمت عمده آن از منابع خارجی گرفته شده است و اگر کسی تصوّف و صوفیگری را همان عرفان برخاسته از

۱. دکتر غنی، تاریخ تصوّف در اسلام: ص ۹.

۲. عرفان در اسلام: ص ۶۳.

اسلام معرفی کند، بالاترین خیانت را به اسلام و عرفان کرده است.

غرض، تصوّف و صوفیگری از اسلام و تشیّع بیگانه است. بدین جهت می توان گفت این که سلسله نعمت اللّهی گنابادی نیز مانند سایر فرق صوفیه، تصوّف و عرفان وارداتی را به نام اسلام و تشیّع خوانده اند، و عقاید کفرآمیز خود را که مخالف طبع سلیم اسلام بوده، به آن تحمیل نموده اند، خیانت بزرگی به اسلام و تشیّع نموده اند^(۱).

۲ - مسأله ای که متشرّعه، صوفیه را بدان سبب، مکرّر انتقاد کرده اند، موضوع «لزوم در نظر داشتن صورت مرشد» است در حال ذکر. این موضوع را اهل شرع نوعی بت پرستی می خوانند. ملاسلطان گنابادی در سعادتنامه گوید:

۱. رجوع شود به کتاب «عرفان و تصوّف یا عرفان اسلامی و التقاطی» نوشته داود الهامی.

«مرید باید در هر حال چه در نماز و چه غیر آن از اذکار، توجه تامّ به مرشد ظاهری نماید و صورت او را در نظر آورد». تا آن که می گوید: «مرشد مظهر تمام اسماء و صفات، بلکه عین اسماء و صفات خدا می باشد»^(۱).

و در «ولایت نامه» حاجی گنابادی می کوشد نشان دهد که این امر در واقع حاصل واقعی ذکر است که به زعم او در آیات و اخبار در آن باب تأکید بسیار شده است و می گوید:

«ذکر واقعی در حصول صورت مذکور است در خیال ذاکر»، و جواز آن را مربوط به اخبار وارده از معصوم می کند^(۲).

این مطلب را در «بیان السعادة» با تفصیل بیشتر نوشته است، در آنجا آمده است:

«این که گفتیم مقصود از فکر و حضور، آنچه در بین

۱. ولایت نامه، چاپ دوم: ص ۱۹۸.

۲. ولایت نامه: ص ۱۹۸.

مرتاضها معمول است، نمی باشد. بدان جهت است که سخن آنها تقیّد به صورت بوده و شبیه عبادت بتهاست، بلکه مراد آن است که سالک را سزد که آئینه دل را به ذکر و اعمالی که از شیخش دستور گرفته، جلا بخشد، چون ذهن را جلا بخشید و ذکر قوی گشت و دل از اغیار خالی شد شیخ با صورت مثالی بر سالک ظاهر می شود. علت آن است که ذکر که از او گرفته می شود، مرتبه نازله وجود اوست که اگر تقویت شود، به صورت او در سالک متمثل می شود. چون شیخ به صورت مثالی خود ظاهر می شود، دشواری تکلیف از بین می رود و از حضور در نزد محبوبش لذت برده می بیند آنچه بر او وارد می شود، از سوی محبوبش می باشد و از این امر احساس لذت می کند....»^(۱).

این سخن، باطل و کفر است زیرا توحید در عبادت آن است که قرآن مجید می گوید: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ

۱. بیان السعادة: ج ۱، ص ۲۹۷ - متن و ترجمه فارسی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

أَحَدًا» و اگر در حین عبادت توجه عابد به مرشد شد. اگر مرشد عین خدا باشد که شرک لازم می آید، و اگر غیر خدا باشد نیز شرک لازم می آید.

و دیگر این که می گوید:

«مرشد عین اسماء و صفات خداست و چون صفات خدا زاید بر ذات او نیست و عین ذات خداست، لازم می آید که مرشد هم عین خدا باشد».

۳ - گنابادی در تقریظ صالحیه می نویسد:

«پوشیده نماند که در هر زمانی حکم ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾ جاری باشد، لذا این ضعیف سلطان محمد نورچشم خود ملاّعلی را خلیفه خود قرار داد و چون اشاره غیبیه شده بود، تأخیر روا نداشت»^(۱).

در اینجا می بینیم سلطان محمد خود را رسول زمان

۱. صالحیه: ص ۲۲۱.

خود قرار داده و خود را مخاطب الهی می داند و ادعای اشاره غیبیه دارد و....

۴ - گنابادی در صالحیه^(۱) گفته:

«صوفی موحد است و موحد غیر محدود است و مذهب در حد است و صوفی روبه بی حدی است. پس او را مذهب نباشد. در حقیقت ۴۱۱ گوید: پس از یقین عبودیت نیست ربوبیت است و تکلیف نیست و در حقیقت ۵۰۲ و ۴۸۲ گوید: هرکس عبادت هرچه کند عبادت حق را می کند:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست؟

یقین کردی که دین در بت پرستی است

۴ - گنابادی در ولایت نامه اش گوید:

«ولایت عبارتست از بیعت با ولی الامر که به واسطه آن صورت ملکوتی شیخ داخل قلب می شود، مقصود از ایمان همین بیعت با مرشد است که خداوند، دیگر

۱. صالحیه: ص ۳۱۷.

صاحب بیعت را عذاب نکند و اگرچه فاجر باشد و مقصود از نمازها همین بیعت است».

۵ - گنابادی در مجمع السعادة می گوید:

«هرکس امام و مرشد را بشناسد، حاجت به ظهور و انتظار امام زمان نخواهد داشت»^(۱).

۶ - در سعادتنامه گفته است:

«عرفا علم لدنی جویند، بنابراین سخن قرآن و حدیث برای مسلمانان نیست باید همه را کنار بگذارند و بروند پی علم لدنی (تا به وحدت وجود برسند)».

۷ - در رساله محمدیه منکر امر به معروف و نهی از منکر شده و دلیل آورده که چون منجر به جهاد می شود.

۸ - و در سعادتنامه خود خبری جعل کرده که خرقه و تاج از حضرت رسول ﷺ است که در معراج، خدا او را عطا کرد و چون رحلت حضرت رسول رسید، علوم و

۱. مجمع السعادة: ص ۲۵۶.

ولایت معنوی را به علی علیه السلام داد ولی دعوت ظاهر و ریاست ظاهری خود به خود با حضرت رسول ختم شد. زیرا دعوت ظاهری از دیگران که خلفاء ثلاثه باشند، برمی آید و از این جهت ریاست ظاهری به علی علیه السلام نرسید. البته نوشته‌های حاجی گنابادی مملوّ از ادعای خدائی، اولوالأمری، نیابت خاصّه، مهدویّت نوعیّه است^(۱).

«تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»

پس عقاید و باورهای صوفیان نعمت‌اللّهی، همان عقاید و باورهای سایر فِرَق صوفیه می‌باشد و صوفیان نعمت‌اللّهی همان سخنان متقدمان صوفیه را تکرار می‌کنند. تنها فرقی که با فِرَق دیگر صوفیه دارند، این است که صوفیان نعمت‌اللّهی ادعا می‌کنند که آنها صوفی شیعه هستند و با صوفیان سنّی فرق دارند و روایاتی که در مذمت صوفیه وارد شده است، مربوط به صوفیان سنّی مذهب است و ربطی به صوفیان شیعه مذهب ندارد.

۱. از کوی صوفیان تا حضور عارفان: ص ۲۱۱.

چنانکه «زین العابدین شیروانی» (مستعلیشاه) که یکی از اقطاب سلسله نعمت‌اللهی است، می‌نویسد:

«این مطلب درست است که می‌گویند: امام رضا علیه السلام گفته است «مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصَّوْفِيَّةَ وَلَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» (۱).

«هرکس که در حضور او از صوفیان ذکری به میان آید، با زبان و دل خود آنها را تقبیح نکند، چنین کسی از ما نیست و هرکس آنها را تقبیح کند، مانند کسی است که در رکاب پیامبر با کافران جنگیده باشد».

اما باید درک کرد که روی این سخن با صوفیان دروغین است یعنی صوفیهای سنّی (۲) بنا به گفته معصوم‌علیشاه فرزند و جانشین شیروانی «تصوّف حقیقی همان تشیع حقیقی است» تشیع امامی، وجه بیرونی راه

۱. الاثنی عشریة: ص ۳۲ - حدیقة الشیعة: ص ۵۶۳.

۲. کشف المعارف: ص ۵ و ۶ (تهران ۱۳۵۰ ش).

ائمة معصومین علیهم السلام حقایق الهی تصوّف وجه درونی آن است (۱).

غافل از این که مضمون روایاتی که در مذمت صوفیه وارد شده، عموماً برخلاف این ادعاست و مضمون برخی از آنها انکار و مذمت تمام صوفیه است و تصریح به این که آنها عموماً مخالف طریقه اهل بیت و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند و اگر چه دم از علی و اولاد او علیهم السلام، بزنند آنان در ادعای خود دروغگو هستند. به این معنا محبت اهل بیت و شیعه بودن با صوفیگری سازگار نیست. و صوفیهای شیعه‌نما مفرّی از این روایت ندارند.

۱. طرائق الحقائق: ج ۱، ص ۱۰۶.

زین العابدین امام سجاده علیه السلام نیز اهانت کرده‌اند و ضمن این که او را «میر ملنک زنجیرپا» نامیده‌اند و آن حضرت را مرید شخص مجهول الهویه «سلطان قاهر قدس» خوانده‌اند و در هیچ تاریخی از آن نشانی نیست.

پناه بر خدا از جعل و تحریف دروغهای شاخدار
صوفیان!!

فهرست مطالب

یادی از مؤلف	۵ - ۸
فرقه نعمت‌اللهی	۹
وضع تصوّف در عهد صفویّه	۹
عوامل نابودی صوفیان در عهد صفویّه	۱۶
علل مخالفت علمای شیعه با فِرَق صوفیّه	۱۸
شاه نعمت‌الله ولی	۲۰
مسافرت‌های شاه برای یافتن شیخ کامل	۲۲
سلسله فقر نعمت‌الله ولی	۲۴
نعمت‌الله، سنی اشعری مذهب بود	۲۶
حمایت امرای هند از نعمت‌الله	۳۱
درگذشت نعمت‌الله ولی	۳۴
سلسله سنی رنگ تشیع به خود می‌گیرد	۳۷
رؤسای متأخر این سلسله	۳۹

۴۰	صوفیان زمینه ساز نفوذ بیگانگان
۴۶	صوفیان زمینه ساز استعمار
۴۷	مبارزات مجتهد کرمانشاهی
۴۹	فوت فتحعلی شاه و زمینه فعالیت صوفیان
۵۶	ظهیرالدوله لقب مصباح الولا یه می گیرد
۶۰	سلسله گنابادی
۶۱	طاووسیّه یا فرقه گنابادی
۶۲	سعادت علিশاه
۶۴	سلطان علিশاه
۶۸	نورعلی شاه
۷۰	صالح علিশاه
۷۲	سلطان حسین تابنده
۷۳	باورهای سلسله گنابادی
۷۷	در نظر داشتن صورت مرشد در حال ذکر